

روایای دنیای بی‌قانون ترامپ محقق نمی‌شود

■ فیلیپ سندز*

ترامپ و امثال او، در رؤیای جهانی بدون قوانین بین‌المللی هستند، اما این رؤیا محقق نخواهد شد. تاریخ به ما نشان داده است که پس از ایجاد قوانین و نهادهای بین‌المللی، جهان به سوی تخریب جزئی آنها و بازسازی بر اساس آنچه پیش از آن وجود داشته است، می‌رود.

سال ۱۹۴۵ میلادی، لحظه‌ای سر‌نوشت‌ساز در حقوق بین‌الملل بود. سازمان ملل متحد و داد‌گاه نظامی بین‌المللی برای بررسی جنایات جنگی رخ‌ده در طول جنگ جهانی دوم شکل گرفت. الان و با گذشت ۸۰ سال از آن دوران، این گفتمان قدرت گرفته است که ما در حال گذر از لحظه تغییر بزرگ به سوی جهانی بدون چنین قوانینی هستیم. بنابراین ما در جهانی بدون قانون زندگی نمی‌کنیم. ما در جهانی هستیم که در آن برخی می‌خواهند بعضی از قوانین بین‌المللی را کنار بگذارند یا لغو کنند و این مبارزهای است که در جریان است. بدون شک، اوضاع ممکن است قبل از بهتر شدن، به سوی بدتر شدن برود، اما تاریخ در طول قرن‌ها الگویی را نشان می‌دهد و آن الگو بیابگر

این حقیقت است که پس از تدوین قوانین و نهادهای بین‌المللی، تخریب جزئی آنها سپس بازسازی صورت می‌گیرد و این بازسازی عموماً بر اساس بین‌المللی‌ها بنا می‌گردد و می‌گردد و از این پس نیز چنین خواهد شد.

■ همه همراهی نمی‌کنند

در این بین، تکبر دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا موضوع جدیدی نیست. هانس فرانک وکیل آدولف هیتلر هم زمانی فردی متکبر بود. ژنرال آگوستو پینوشه نیز همین‌طور. وقایع عراق، جنگل بر سر پروتکل خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (بر گزیت)، ایرلند شمالی و بسیاری از فجایع دیگر نیز موارد مشابهی هستند که با گذشت زمان، واقعیت خود را نشان می‌دهند و افراد دخیل در این مسائل، یاد می‌گیرند که باید رویکردی با نقشه‌بندند که منجر به توافقاتی خواهد شد و آن توافقات به نوعی تحت حاکمیت قوانین بین‌المللی خواهد بود. شاید امروزه کنار گذاشتن قوانین ۱۹۴۵ و سوشه‌نگیز به نقشه‌بندی به همین دلیل، ترامپ نشان داده است کمی خودنمایی می‌تواند امکان تحریم کنفرانس تغییرات اقلیمی با سیاست‌کشتن قاچاقچیان موادمخدر در پای کارائیب را ایجاد کند، اما اینها سیاست‌هایی نیستند که در درازمدت پایدار باشند، چرا که واکنش دیگران را به دنبال خواهند داشت. گزارش‌ها حاکی از این است که

بریتانیا از ترس همدستی در جرم و جنایت، حمایت اطلاعاتی خاصی از ایالات متحده در کارائیب را متوقف کرده است و ژان نوبل بارو وزیر امور خارجه فرانسه نیز اعلام کرد: «ما با نگرانی عملیات نظامی در منطقه کارائیب را زیر نظر داشتیم، زیرا آنها قوانین بین‌المللی را نقض می‌کنند.»

■ هنوز قوانین بی‌اعتبار نشده‌اند

در ماه سپتامبر (۲۵، ۲۰۲۵)، فایننشال تایمز سرمقاله‌ای با عنوان «جهان بدون قانون» منتشر کرد. این دیدگاه بر اساس دو واقعه مطرح شد: «یکی حمله موشکی اسرائیل به



در دنیای پس از زری پا گذاشتن قانون، ممکن است انتظار داشته باشید که داد‌گاه‌ها و محاکم بین‌المللی در حالت فروپاشی یا ناپدیدشدن باشند و البته چند داد‌گاه کار خود را تمام کرده یا از هم پاشیده‌اند و شمارشی از کشورها در حال ترک برخی داد‌گاه‌ها هستند، اما تعداد این داد‌گاه‌ها بسیار اندک است و بسیاری از داد‌گاه‌ها و مراجع قضایی دیگر، بیش از هر زمان دیگری مشغول به کار هستند

ساختمانی که میزبان مقامات حماس در قطر بود و دیگری، پرواز ۱۹ پهباد روسی به حریم هوایی لهستان». در گزارش فایننشال تایمز وزیر امور خارجه فرانسه نیز اعلام کرد: «ما با نگرانی عملیات نظامی در منطقه کارائیب را زیر نظر داشتیم، زیرا آنها قوانین بین‌المللی را نقض می‌کنند.»

در دنیای پس از زری پا گذاشتن قانون، ممکن است انتظار داشته باشید که داد‌گاه‌ها و محاکم بین‌المللی در حالت فروپاشی یا ناپدیدشدن باشند و البته چند داد‌گاه کار خود را تمام کرده یا از هم پاشیده‌اند و شمارشی از کشورها در حال ترک برخی داد‌گاه‌ها هستند، اما تعداد این داد‌گاه‌ها بسیار اندک است و بسیاری از داد‌گاه‌ها و مراجع قضایی دیگر، بیش از هر زمان دیگری مشغول به کار هستند

لهستان، تحولات مجارستان، چکسلواکی، ویتنام، لائوس و کامبوج، افغانستان، جمهوری دموکراتیک کنگو و عراق رخ دادند، به طوری که پیدا و پنهان، انبوهی از بی‌قانونی آشکار اکنون نوعی هرج و مرج و گسترش خشونت ایجاد کرده است. دیگران، دیدگاهی دارند که به نظر خوش‌بینانه‌تر یا بدتر ندر می‌آید. در برخی مجامع به «نظام مبتنی بر قانون» و نگرش کسانی که از ادامه نقش آن حمایت می‌کنند، پر داخته شد. پارسال «جان بو» استاد تاریخ در کالج کینگ لندن و مشاور سیاست خارجی در زمان بورس جاسون، دیدگاه برخی را به چالش کشید و نوشت: «هر چقدر هم که آرزو کنیم اینطور باشد، امروز در دوران حاکمیت قانون نیستیم، به هر کجا که نگاه می‌کنیم، حاکمیت قانون نیستیم.»

و معتقد است، کسانی که در صحنه جهانی فعالیت می‌کنند، عمداً قوانین نظم بین‌المللی قانونی پس از ۱۹۴۵ را زیر پا می‌گذارند و در این زمینه، حمله روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ اشاره کرد. این قطعاً یک دیدگاه است، اما آیا واقعاً اینطور است که صرفاً قدرت در همه جا عامل می‌شود؟ من تعجب می‌کنم. اولاً

توسل در قدرت موضوع نیست، اما تعدادی به قوانین بین‌المللی از سال ۱۹۴۵ کم و بیش وجود داشته است. مدت‌ها قبل از اوکراین یا قطر یا هواپیماهای بدون سرنشین بر فراز

می‌شوند. هر جنبه‌ای از زندگی روزمره ما تحت تأثیر قانون بین‌الملل است. این قانون در پشت صحنه عمل می‌کند: نامرئی، بی‌بصدا، یکپارچه و مؤثر. در دنیای پس از قوانین، انتظار می‌رود که قانون‌گذاری بین‌المللی متوقف شود، اما این اتفاق نیفتاده است. در ماه‌های اخیر، کشورها توافق کرده‌اند که در مورد کنوانسیون جدید سازمان ملل در مورد پیشگیری و مجازات جنایات علیه بشریت مذاکره کنند و پیمان جدیدی را برای ایجاد اولین داد‌گاه بین‌المللی در مورد جرم تجاوز از زمان نورنبرگ، در رابطه با اشغال اوکراین تصویب کردند. در دنیای پس از زیر پا گذاشتن قانون، ممکن است انتظار داشته باشید که داد‌گاه‌ها و محاکم بین‌المللی در حالت فروپاشی یا ناپدید شدن باشند. در واقع، چند داد‌گاه کار خود را تمام کرده یا از هم پاشیده‌اند و شمارشی از کشورها در حال ترک برخی داد‌گاه‌ها هستند، اما تعداد این داد‌گاه‌ها بسیار اندک است و بسیاری از داد‌گاه‌ها و مراجع قضایی دیگر، بیش از هر زمان دیگری مشغول به کار هستند. دیوان بین‌المللی داد‌گستری در

حاضر ۲۳ پرونده جنجالی در دستور کار خود دارد و این تعداد، بیش از هر زمان دیگری است که یاد دارم. عملکرد نظم مشورتی دیوان در سال‌های اخیر، مشارکت بی‌سابقه‌ای را به خود جلب کرده است، به طوری که ۳۷ کشور در جلسات نظم مشورتی در مورد جزایر چاگوس شرکت کردند که منجر به تصمیم فوریه ۲۰۱۹ مبنی بر غیرقانونی بودن جدایی مجمع‌الجزایر چاگوس از موریش شد و امسال، ۹۸ کشور در نظم مشورتی در مورد تغییرات اقلیمی شرکت کردند. این بالاترین سطح مشارکت در هر پرونده‌ای در تاریخ دیوان است. این حال، من حمله به اوکراین از حقوق بین‌الملل را که از برخی جهات در حال انجام است، ناپذیر نمی‌گیرم. همانطور که جولینو اسکراچی، بیان می‌کند، طبقه‌بندی «ساعات» دیوان برای رفتار زاپس‌را از حالت بی‌طرفانه به تهاجمات علیه قوانین و نهادهای آنها داد‌گاه‌ها و قضات آنها، تعهد پس از ۱۹۴۵ به قوانین تجارت آزاد، حقوق افراد و گروه‌ها و استفاده از زور به دشمن تبدیل کرده‌اند. او می‌نویسد اگر حملات آنها موفقیت‌آمیز باشند، نه تنها احزاب و کلا و تکتو کرات‌ها بین خواهند رفت، بلکه

می‌شناسیم، از بین خواهند رفت.
■ تهدید لیبرال دموکراسی

در حالی که بدون شک برخی از قوانین مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند و این بی‌اعتنایی به شدت جدی است، اما اکثریت قریب به اتفاق قوانین حقوق بین‌الملل همچنان مورد احترام هستند و به شیوه‌ای کاملاً مؤثر اجرا و اعمال

روابط چین و ژاپن در ماه‌های اخیر، با روی کار آمدن نخست‌وزیر جدید ژاپن، وارد مرحله تازه‌ای شده است؛ مرحله‌ای که آن را ترکیبی از تداوم رقابت ساختاری و تسدید ظرافت‌های دیپلماتیک می‌توان توصیف کرد. اگرچه در ظاهر نشانه‌هایی از تداوم گفت‌وگو وجود دارد، اما واقعیت این است که روابط دو کشور از بسترهای مختلف امنیتی، اقتصادی، فناوریانه و راهبردی تحت فشار است و به سمت وضعیتی می‌رود که می‌توان آن را «رقابت مدیریت شده» نامید؛ رقابتی که در آن هر دو طرف می‌کوشند اختلافات را کنترل کنند، اما زمینه‌های تشدید تنش به شکلی جدی پابرجاست. فضای کنونی روابط دو کشور را باید در متن بزرگ‌تری از تحولات شرق آسیا و رقابت زاینده میان چین و امریکا تحلیل کرد؛ رقابتی که ژاپن در آن نه تنها بازیگر، بلکه یکی از ابزارهای مهم راهبردی واشینگتن است. نخست‌وزیر جدید ژاپن که بیشتر با رویکرد مدرن‌سازی امنیتی و افزایش بازدارندگی شناخته می‌شود، در نخستین ماه‌های حضور خود با اعلام حمایت مجدد از افزایش بودجه نظامی، همکاری عمیق‌تر با امریکا و بازنگری در سیاست دفاعی، به پکن این پیام را داده است که مشکل بنیادی در روابط دو کشور نه تاکتیکی، بلکه راهبردی است.

■ مرزهای تنش در روابط ۲ کشور

در سطح امنیتی، مهم‌ترین منبع تنش همان‌گونه که انتظار می‌رفت، موضوع جزایر سنکاکو ادیانو است. چین در ماه‌های گذشته فعالیت گارد ساحلی خود را گسترش داده و در چند مورد، کشتی‌های ژاپنی و چینی در فاصله‌ای خطرناک به هم نزدیک شدند. گزارش‌هایی از نشانه‌گذاری دریایی، سامانه‌های نظارتی جدید و پرواز پهادهای شناسایی چینی منتشر شد؛ اموری که در توکیو به عنوان تغییر وضعیت موجود تلقی شده‌اند. در سوی دیگر، ژاپن نیز برای نخستین‌بار از سال‌ها پیش، حضور دریایی خود در منطقه را افزایش داده و رزمایش‌های مشترک با امریکا بر گراز کرده است. از نگاه پکن، ژاپن بیش از حد به چارچوب امنیتی امریکا متکی شده و همین موضوع، رفتار زاپس‌را از حالت بی‌طرفانه به تهاجمات علیه قوانین و نهادهای آنها داد‌گاه‌ها و قضات آنها، تعهد پس از ۱۹۴۵ به قوانین تجارت آزاد، حقوق افراد و گروه‌ها و استفاده از زور به دشمن تبدیل کرده‌اند. او می‌نویسد اگر حملات آنها موفقیت‌آمیز باشند، نه تنها احزاب و کلا و تکتو کرات‌ها بین خواهند رفت، بلکه

می‌شناسیم، از بین خواهند رفت.
■ تهدید لیبرال دموکراسی

در حالی که بدون شک برخی از قوانین مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند و این بی‌اعتنایی به شدت جدی است، اما اکثریت قریب به اتفاق قوانین حقوق بین‌الملل همچنان مورد احترام هستند و به شیوه‌ای کاملاً مؤثر اجرا و اعمال

لهستان، تحولات مجارستان، چکسلواکی، ویتنام، لائوس و کامبوج، افغانستان، جمهوری دموکراتیک کنگو و عراق رخ دادند، به طوری که پیدا و پنهان، انبوهی از بی‌قانونی آشکار اکنون نوعی هرج و مرج و گسترش خشونت ایجاد کرده است. دیگران، دیدگاهی دارند که به نظر خوش‌بینانه‌تر یا بدتر ندر می‌آید. در برخی مجامع به «نظام مبتنی بر قانون» و نگرش کسانی که از ادامه نقش آن حمایت می‌کنند، پر داخته شد. پارسال «جان بو» استاد تاریخ در کالج کینگ لندن و مشاور سیاست خارجی در زمان بورس جاسون، دیدگاه برخی را به چالش کشید و نوشت: «هر چقدر هم که آرزو کنیم اینطور باشد، امروز در دوران حاکمیت قانون نیستیم، به هر کجا که نگاه می‌کنیم، حاکمیت قانون نیستیم.»

و معتقد است، کسانی که در صحنه جهانی فعالیت می‌کنند، عمداً قوانین نظم بین‌المللی قانونی پس از ۱۹۴۵ را زیر پا می‌گذارند و در این زمینه، حمله روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲ اشاره کرد. این قطعاً یک دیدگاه است، اما آیا واقعاً اینطور است که صرفاً قدرت در همه جا عامل می‌شود؟ من تعجب می‌کنم. اولاً

توسل در قدرت موضوع نیست، اما تعدادی به قوانین بین‌المللی از سال ۱۹۴۵ کم و بیش وجود داشته است. مدت‌ها قبل از اوکراین یا قطر یا هواپیماهای بدون سرنشین بر فراز

لهستان، تحولات مجارستان، چکسلواکی، ویتنام، لائوس و کامبوج، افغانستان، جمهوری دموکراتیک کنگو و عراق رخ دادند، به طوری که پیدا و پنهان، انبوهی از بی‌قانونی آشکار اکنون نوعی هرج و مرج و گسترش خشونت ایجاد کرده است. دیگران، دیدگاهی دارند که به نظر خوش‌بینانه‌تر یا بدتر ندر می‌آید. در برخی مجامع به «نظام مبتنی بر قانون» و نگرش کسانی که از ادامه نقش آن حمایت می‌کنند، پر داخته شد. پارسال «جان بو» استاد تاریخ در کالج کینگ لندن و مشاور سیاست خارجی در زمان بورس جاسون، دیدگاه برخی را به چالش کشید و نوشت: «هر چقدر هم که آرزو کنیم اینطور باشد، امروز در دوران حاکمیت قانون نیستیم، به هر کجا که نگاه می‌کنیم، حاکمیت قانون نیستیم.»

روابط چین و ژاپن در ماه‌های اخیر، با روی کار آمدن نخست‌وزیر جدید ژاپن، وارد مرحله تازه‌ای شده است؛ مرحله‌ای که آن را ترکیبی از تداوم رقابت ساختاری و تسدید ظرافت‌های دیپلماتیک می‌توان توصیف کرد. اگرچه در ظاهر نشانه‌هایی از تداوم گفت‌وگو وجود دارد، اما واقعیت این است که روابط دو کشور از بسترهای مختلف امنیتی، اقتصادی، فناوریانه و راهبردی تحت فشار است و به سمت وضعیتی می‌رود که می‌توان آن را «رقابت مدیریت شده» نامید؛ رقابتی که در آن هر دو طرف می‌کوشند اختلافات را کنترل کنند، اما زمینه‌های تشدید تنش به شکلی جدی پابرجاست. فضای کنونی روابط دو کشور را باید در متن بزرگ‌تری از تحولات شرق آسیا و رقابت زاینده میان چین و امریکا تحلیل کرد؛ رقابتی که ژاپن در آن نه تنها بازیگر، بلکه یکی از ابزارهای مهم راهبردی واشینگتن است. نخست‌وزیر جدید ژاپن که بیشتر با رویکرد مدرن‌سازی امنیتی و افزایش بازدارندگی شناخته می‌شود، در نخستین ماه‌های حضور خود با اعلام حمایت مجدد از افزایش بودجه نظامی، همکاری عمیق‌تر با امریکا و بازنگری در سیاست دفاعی، به پکن این پیام را داده است که مشکل بنیادی در روابط دو کشور نه تاکتیکی، بلکه راهبردی است.

■ تهدید لیبرال دموکراسی

در عرصه فناوری و صنعت دفاعی نیز ژاپن رویکردی مشخص اتخاذ کرده که خشم مقامات چینی را برانگیخته است. مشارکت سه‌جانبه ژاپن با بریتانیا و ایتالیا در پروژه جنگنده نسل جدید و همزمان، افزایش همکاری با امریکا در حوزه هوش مصنوعی و پهپادهای رزمی، پکن را قانع کرده که ژاپن در حال گذار به یک قدرت نظامی مدرن با رویکرد بازدارندگی فاعل است؛ امری که چین آن را چرخش نظامی ساختاری می‌داند. افزون بر این، گام بلند ژاپن در توسعه صنعت تراشه و تلاش مشترک با امریکا برای محدود کردن دسترسی چین به فناوری‌های پیشرفته نیمه‌رسانا، یکی از محورهای اصلی تنش شده است. چین تصریح کرده که اگر ژاپن به محدود کردن صادرات فناوری ادامه دهد اقدامات متقابل اقتصادی و نظارتی در دستور کار قرار خواهد گرفت.

■ چشم‌انداز احتمالی تنش‌ها

چشم‌انداز روابط چین و ژاپن را باید در سه سطح تحلیل کرد: سطح ساختاری و کلان که به رقابت چین و امریکا بازمی‌گردد؛ سطح منطقه‌ای شرق آسیا و امنیت پیرامونی ژاپن و سطح داخلی سیاست ژاپن در دوره نخست‌وزیر جدید. در سطح ساختاری، چین و ژاپن عملاً در دو سوی یک صفحه شطرنج گسترده قرار دارند. صفحه‌ای که طراح اصلی آن ایالات متحده است. در این چارچوب، ژاپن بستر کلیدی پیشبرد استراتژی مهار چین محسوب می‌شود. امریکا پیش از هر چیز به دنبال تقویت قابلیت‌های دفاعی ژاپن، گسترش شبکه پایگاه‌های خود در اقیانوس آرام و ایجاد یک چارچوب چندجانبه امنیتی است. ابتدا کواد، سپس تقویت روابط با فیلیپین و اکنون افزایش سطح رزمایش‌های مشترک بخشی از این راهبرد هستند. چین در برابر این روند، مسیر تقویت توان نظامی، حضور فعال در دریای چین شرقی و دریای چین جنوبی و تعمیق روابط راهبردی با روسیه را پیش گرفته است. بنابراین، تقابل چین و ژاپن صرفاً ناشی از یک اختلاف تاریخی یا مرزی نیست، بلکه بخشی از رقابت بزرگ‌تری است که تا آینده قابل پیش‌بینی ادامه خواهد داشت.

در سطح منطقه‌ای، تحولات تایوان بیشترین نقش را در تعیین مسیر روابط ایفا خواهد کرد. چین در سال ۲۰۲۵ تمرکز خود را بر افزایش فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی بر تایوان گذاشته و در این مسیر، هر حرکت ژاپن را با حساسیت کامل رصد می‌کند. نخست‌وزیر جدید ژاپن، به‌دلیل تجربه بلندمدت در حوزه سیاست خارجی و عضویت در جریان‌های امنیت‌گرا، همچنان بر ادبیات دفاع از ثبات تنگ تایوان تأکید خواهد کرد. این رویکرد به معنای آن است که



ژاپن در صورت تشدید تنش‌ها در اطراف تایوان، بیش از گذشته در کنار امریکا قرار خواهد گرفت. امری که چین آن را مداخله مستقیم تلقی می‌کند. چین بارها تأکید کرده که مسئله تایوان به هیچ کشور خارجی مربوط نیست، اما ژاپن آن را بخشی از امنیت ملی خود می‌داند. تضادی که در سال‌های آینده نیز از بین نخواهد رفت. در سطح داخلی، نخست‌وزیر جدید مأموریت دارد ژاپن را به جایگاه یک قدرت عادی شده نظامی بازگرداند. سند استراتژی امنیت ملی ژاپن در سال ۲۰۲۲ آغازگر این مسیر بود و نخست‌وزیر جدید اکنون پیگیر مرحله اجرایی آن است. تحلیلگران معتقدند که او ادامه‌دهنده یک مسیر است نه آغازگر آن. کاهش وابستگی صنعت نیمه‌رسانا، تغییر در تفسیر قانون اساسی، توسعه سامانه‌های ضدکشتی در جزایر جنوبی و مشارکت در ائتلاف‌های فناوری بخشی از برنامه‌ای هستند که چین را نگران کرده و تهدید کرده است. بنابراین، حتی اگر نخست‌وزیر جدید خواهان گفت‌وگو با چین هم باشد، جهت‌گیری کلان سیاست ژاپن به‌گونه‌ای است که با منافع راهبردی چین در تضاد قرار می‌گیرد.

باوجوداین فضای سنگین، احتمال درگیری مستقیم میان دو کشور همچنان پایین است. هیچ یک از دو طرف تمایل یا ظرفیت چنین تقابلی را ندارند. اقتصاد چین نیازمند روابط باثبات با ژاپن است و ژاپن نیز برای متوازن کردن راهبردهای واشینگتن، به سطحی از گفت‌وگو با پکن نیاز دارد. با این حال، احتمال رویارویی‌های محدود دریایی، برخورد‌های گارد ساحلی، افزایش فعالیت‌های نظامی، جنگ اطلاعاتی و جنگ اقتصادی‌ا لا باقی می‌ماند. در واقع می‌توان گفت روابط چین و ژاپن وارد مرحله‌ای شده که در آن «ثبات سطحی و تنش عمیق» همزمان باهم وجود دارند. روابط چین و ژاپن در آستانه پایان ۲۰۲۵ می‌کند و ما مسیر فروپاشی یا تثبیت تنش‌زدایی پایدار را حرکت می‌کند. وضعیت موجود چیزی میان رقابت ساختاری بلندمدت همراه با مدیریت و کنترل بحران‌های مقطعی است. ژاپن وابستگی تاریخی به امریکا و رقابت با چین، این وضعیت تا زمانی که چین و امریکا در رقابت ژئوپلیتیکی باقی بمانند ادامه پیدا خواهد.



■ بازطراحی معماری قدرت

نخستین نشانه‌های این چرخش را باید در رابطه امریکا و چین دید؛ رابطه‌ای که به سرعت از رقابت اقتصادی وارد مرحله تقابل تکنولوژیک و سپس امنیتی شد. تحریم‌های گسترده واشینگتن علیه نیمه‌هادی‌ها، فناوری‌های هوش مصنوعی، تجهیزات کوانتومی و حتی پلنفرم‌های دیجیتال چینی، هیچ شباهتی به رویکرد «بازار آزاد» ندارد. امریکا با فشار بر اروپا و شرق آسیا از آلمان و هلند و ژاپن، در حال ساخت یک زنجیره تأمین تحت رهبری خود است. زنجیره‌ای که در ظاهر با شعار کاهش ریسک ارائه می‌شود، اما در واقع هدفش مهار دسترسی دیگران به فناوری‌های آینده است. این تغییر نه تصادفی است و نه صرفاً واکنشی؛ یک بازطراحی کامل معماری قدرت است. اروپا نیز با آنکه در ظاهر بر ارزش‌های لیبرالی تأکید می‌کند، در عمل هر روز یک‌گام دیگر به سمت



واشینگتن و بروکسسل به دستور العملی بازگشته‌اند که در دهه‌های جنگ سرد رایج بود: «امنیت مقدم بر اقتصاد و قدرت مقدم بر قانون» ولی حالا جهان به جایی رسیده است که اروپا و امریکا با توافق همکاری در حوزه‌های امنیتی و اقتصادی، به همکاری برای پیشبرد قدرتش می‌پردازند. این همکاری به معنای آن نیست که اروپا و امریکا به همکاری برای پیشبرد قدرتش می‌پردازند. این همکاری به معنای آن نیست که اروپا و امریکا به همکاری برای پیشبرد قدرتش می‌پردازند. این همکاری به معنای آن نیست که اروپا و امریکا به همکاری برای پیشبرد قدرتش می‌پردازند.

خلاف خواست واشینگتن عمل کرده‌اند چنین